



- صیانت و سامان‌دهی عرصه و حریم منظری تپه‌های باستانی سیلک
محسن جاوری، مجید منتظر ظهوری، جواد حسین‌زاده
- آران و بیدگل در منابع تاریخی / محمد مشهدی نوش‌آبادی
- سه یار هم‌بیاله در روستای خزاق راوند (گزارشی از حضور چند سپاهی مسلمان در کاشان) / حسین ایمانیان
- چشم‌اندازهای کاشان شناسانه تواریخ مستقل قم و اصفهان و کاشان / محمدرضا مهدیزاده
- سیمای اجتماعی یهودیان کاشان در دوره صفوی / حسین حیدری، علی فلاحیان ولدقانی
- تأثیر نقاشان کاشانی بر پارچه‌های دوره صفوی / ملیحه قربانی، حسن عزیزی
- بررسی چهار گویش کاشان (ابوزیدآبادی، بزرگی، تجماجی، قهرودی) / سید طیب رزاقی
- نظام سنتی آبیاری چشمه سلیمانیه فین / عباس تراب‌زاده



کاشان

پژوهشنامه

پژوهشنامه کاشان، مجله تخصصی مرکز پژوهشی کاشان‌شناسی دانشگاه کاشان
دوره جدید، شماره یازدهم (پیاپی نوزدهم) / پاییز و زمستان ۱۳۹۶

صاحب امتیاز: دانشگاه کاشان

مدیر مسئول: دکتر محمد مشهدی نوش آبادی

سر دبیر: دکتر محسن قاسم‌پور

ویراستار فارسی: دکتر محمد مشهدی نوش آبادی، معصومه عدالت‌پور

مترجم و ویراستار انگلیسی: امین مهربانی

هیئت تحریریه:

دکتر عباس اقبالی، دانشیار دانشگاه کاشان
دکتر حسین ایمانیان، استادیار دانشگاه کاشان
دکتر احمد بادکوبه هزاوه، دانشیار دانشگاه تهران
دکتر علی بیات، دانشیار دانشگاه تهران
دکتر ناصر تکمیل همایون، استاد بازنشسته پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
دکتر حمیدرضا جیحانی، استادیار دانشگاه کاشان
دکتر امیرحسین چیت‌سازیان، دانشیار دانشگاه کاشان
دکتر حسین حیدری، دانشیار دانشگاه کاشان
دکتر داریوش رحمانیان، دانشیار دانشگاه تهران
دکتر رضا شجری، دانشیار دانشگاه کاشان
دکتر حسن فاضلی نشلی، استاد دانشگاه تهران
دکتر محسن قاسم‌پور، دانشیار دانشگاه کاشان
دکتر محمدعلی کاظم‌بیک، دانشیار دانشگاه تهران
دکتر محمد مشهدی نوش آبادی، استادیار دانشگاه کاشان
دکتر محسن معصومی، دانشیار دانشگاه تهران
دکتر سید جمال موسوی، دانشیار دانشگاه تهران
دکتر ابراهیم موسی‌پور، استادیار بنیاد دایرةالمعارف اسلامی

نشانی مجله: کاشان، بلوار قطب راوندی، دانشگاه کاشان، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی، مرکز پژوهشی کاشان‌شناسی

تلفن: ۰۳۱-۵۵۹۱۲۷۹۰

دورنگار: ۰۳۱-۵۵۹۱۲۷۹۳

کد پستی: ۵۱۱۶۷-۸۷۳۱۱۷

پست الکترونیکی: sh_kashan@kashanu.ac.ir

نشانی الکترونیکی در بانک اطلاعاتی نشریات کشور: www.Magiran.com

مقالات این نشریه در پایگاه sh-kashan.kashanu.ac.ir نمایه می‌شود.



کاشان

پژوهشنامه

دوره جدید، شماره یازدهم (پیاپی نوزدهم) / پاییز و زمستان ۱۳۹۶
پژوهشنامه کاشان، مجله تخصصی مرکز پژوهشی کاشان‌شناسی دانشگاه کاشان

- ۳ صیانت و سامان‌دهی عرصه و حریم منظری تپه‌های باستانی سیلک
محسن جاوری، مجید منتظر ظهوری، جواد حسین‌زاده
- ۳۲ آران و بیدگل در منابع تاریخی / محمد مشهدی نوش‌آبادی
- ۵۶ سه یار هم‌پیماله در روستای خزاق راوند (گزارشی از حضور چند سپاهی مسلمان در کاشان)
حسین ایمانیان
- ۷۰ چشم‌اندازهای کاشان‌شناسانه تواریخ مستقل قم و اصفهان و کاشان / محمدرضا مهدیزاده
- ۱۰۴ سیمای اجتماعی یهودیان کاشان در دوره صفوی / حسین حیرتی، علی فلاحیان وادقانی
- ۱۲۲ تأثیر نقاشان کاشانی بر پارچه‌های دوره صفوی / ملیحه قربانی، حسن عزیزی
- ۱۳۸ بررسی چهار گویش کاشان (ابوزیدآبادی، برزکی، تَماجی، قهرودی) / سید طیب رزاقی
- ۱۵۸ نظام سستی آبیاری چشمه سلیمانیه فین / عباس تراب‌زاده

پژوهش‌نامه کاشان، شماره یازدهم (پیاپی ۱۹)
پاییز و زمستان ۱۳۹۶، ص ۵۶-۶۹



سه یار هم‌پیماله در روستای خزّاق راوند (گزارشی از حضور چند سپاهی مسلمان در کاشان)

تاریخ پذیرش: ۹۶/۳/۱۴

تاریخ دریافت: ۹۵/۱۱/۱۲

حسین ایمانیان*

«تقدیم به دکتر عبدالله موحدی محب که مرا به میراث یک شهر راه داد.»

چکیده

در برخی منابع تاریخی و جنگ‌های ادبی به زبان عربی، داستانی دربارهٔ همنشینی و رفاقت سه تن از سپاهیان حجاج بن یوسف در مسیر فتح بخش‌هایی از سرزمین‌های شمالی ایران می‌خوانیم. این داستان دربارهٔ سه رفیق است که همواره در کنار یکدیگر بوده و باده‌نوشی می‌کرده‌اند. وقتی این سپاه در راه فتح یکی از سرزمین‌های شمالی ایران به کاشان و روستای خزّاق می‌رسد، دو تن از سه رفیق، از دنیا می‌روند و در آنجا به خاک سپرده می‌شوند و آن دیگری در کنار قبرشان، ناله و زاری و جرحه‌افشانی کرده، بیت‌هایی را زمزمه می‌کند تا اینکه خود نیز از دنیا می‌رود و در کنار آن‌ها دفن می‌شود. اهمیت این ماجرا برای کاشان، تنها به زمان و دورهٔ تاریخی‌اش، یعنی پایان سدهٔ نخست هجری برمی‌گردد. اگرچه در همهٔ منابع پیش روی ما، جای این رویداد را کاشان و روستای خزّاق نزدیک راوند کنونی ندانسته‌اند و در برخی گزارش‌ها به جای خزّاق از «خزازی» و «جواتی» و به جای راوند، از «قزوین»، «سیستان» و «سمعان» یاد شده، به دلایل و قرائنی که در متن پیش رو می‌آید، کمابیش با یقین می‌توان گفت محل این رویداد، همین خزّاق کاشان است. اکنون خزّاق، نه روستایی از راوند، بلکه بخشی مستقل به شمار می‌آید ولی به دلیل اینکه در منابع مورد بررسی ما جزء راوند به شمار آمده، ما نیز به همین شکل در عنوان این جستار آورده‌ایم.

کلیدواژه‌ها: کاشان، خزّاق، راوند، قزوین، حجاج بن یوسف.

پژوهش‌نامه کاشان
شماره یازدهم (پیاپی ۱۹)
پاییز و زمستان ۱۳۹۶

* استادیار دانشگاه کاشان / imanian@mail.kashanu.ac.ir



مقدمه

کاشان، بخش زیادی از ارزش و جایگاه شهری، تاریخی و اجتماعی‌اش را از جایگاه جغرافیایی ویژه خود به ارث برده است. این شهر به دلیل اینکه در مرکز فلات ایران قرار گرفته، همواره به عنوان شاهراهی ارتباطی میان چهارسوی این سرزمین و مسیر کاروان‌های بازرگانی، تفریحی و سپاهیان لشکری بوده است. با وجود این جایگاه جغرافیایی ارزشمند، به دلایلی که بر ما ناروشن است، کمتر در منابع تاریخی از این شهر و بخش‌های وابسته به آن یاد شده است؛ افزون بر اینکه بخشی از این منابع به زبان عربی بوده و در دسترس همگان قرار نگرفته است. در برخی منابع کهن تاریخی و جُنگ‌های ادبی به زبان عربی، داستانی درباره هم‌پیلگی و رفاقت سه تن از سپاهیان که حجاج بن یوسف برای گشودن بخش‌هایی از سرزمین‌های شمالی ایران گسیل داشته است، می‌خوانیم. این ماجرا بدان سبب برای ما ارزش دارد که گویا در آن، برای نخستین بار از «خزاق» کاشان نام برده می‌شود، به ویژه اینکه ماجرا به سده نخست هجری و زمان لشکرکشی حجاج به ایران (کمابیش میان سال‌های ۸۰ تا ۹۵ هجری) برمی‌گردد. این ماجرا در مسیر سپاهیان حجاج در خزاقِ راوند روی داده است. در جستار پیش رو، در آغاز درباره چرایی نام‌گذاری خزاق به این نام سخن می‌گوییم، سپس گزیده‌ای از داستان یادشده را به همراه شرح گزارش‌های گوناگون آن، که در منابع کهن تا زمان نزدیک به ما آمده است (با رعایت ترتیب زمانی)، آورده و به هم‌سنجی این گزارش‌ها می‌پردازیم. هدف اصلی جستار، پس از گزارش روایت‌های گوناگون ماجرا، اثبات این نکته است که محل رخداد آن در کاشان و خزاق نزدیک راوند کنونی بوده است نه جای دیگر.

۱. خزاق

دهخدا درباره این منطقه می‌نویسد: «دهی از دهستان حومه بخش قمصر^۱ شهرستان کاشان، واقع در پانزده هزار گزی شمال باختری کاشان و یک‌هزار گزی باختر شوسه کاشان - قم. این ده در دامنه کوه قرار دارد، با آب‌وهوای معتدل. آب آن از قنات و چشمه؛ محصول آن: غلات و پنبه و تنباکو و میوه؛ شغل اهالی: زراعت و گله‌داری؛ صنایع دستی زنان: قالی‌بافی. برج خرابه شاه‌میرزا از آثار قدیم آنجاست» (دهخدا، ۱۳۴۶ش: زیر واژه خزاق؛ به نقل از رزم‌آرا، ۱۳۲۹ش، ج ۳: ۱۰۸). کلانتر ضرابی هم می‌گوید: «قراء خزاق و راوند و طاهرآباد در دامنه و طسوج، واقع و از جمله قراء معظمه و معتبره تیولی گرمسیر کاشان است و الی دروازه شهر سه فرسخ و دو فرسخ و نیم ایرانی است» (کلانتر ضرابی، ۲۵۳۶: ۲۴).

سه یار هم‌پیاله
در روستای
خزاق راوند
(گزارشی از...)



۲.۱. ریشه واژه خزاق

تا آنجا که بنده بررسی کرده‌ام، در هیچ کتابی درباره علت نام‌گذاری این منطقه به خزاق، سخنی به میان نیامده است. بنابراین آنچه در اینجا می‌آورم، برداشتی شخصی و بر پایه حدس و گمان است و چه بسا اشتباه باشد. در لغت‌نامه‌های عربی، فعل «خَزَقَ» به معنای کسی یا چیزی را با نیزه یا تیر زدن است و «خازوق» به معنای عمودی آهنین و شبیه نیزه است که در مقعد محکوم به مرگ می‌کردند تا بمیرد (نک: معلوف، ۱۳۸۰ش و ابن منظور، ۱۹۹۰م: زیر ریشه خزق) و «أرض خُزُق» زمینی است که آب در خود نگه نمی‌دارد (ابن منظور، ۱۹۹۰م: زیر ریشه خزق).

به نظر نمی‌رسد این «خزاق» (بخشی از کاشان) پیوندی معنایی با ریشه عربی «خزق» داشته باشد و گویا واژه‌ای فارسی است، اما این واژه در هیچ‌یک از لغت‌نامه‌های فارسی نیامده است. به باور ما این واژه نمی‌تواند با واژه «قوزک» بی‌ارتباط باشد. «قوز» در لغت به معنای برآمدگی و خمیدگی کوچک یا استخوان برآمده طرف علیای وحشی‌پا یا استخوان برآمده ساق پاست (دهخدا، ۱۳۴۶ش: زیر واژه غوزک)^۲. قوز به شکل غوز، کوز و کوژ هم به کار رفته است (همان: زیر واژه غوز). گویا قوزک سپس به خزاق تبدیل شده است، به شکل زیر:

کوژک ← کوزک ← قوزک (غوزک) ← قوزق ← قزاق ← خزاق

دو نکته می‌تواند تأییدی بر این نکته باشد: یکی اینکه در گویش رایج میان اهالی امروز خزاق، این واژه به شکل «قزاق» تلفظ می‌شود.^۳ البته نمی‌توان میان این «قزاق» با «قزاق» (شاخه‌ای از ترک‌ها که از شهرهای ترک‌نشین خوارزم از جمله خیوه و بخارا فرار کرده... و در قرن سیزدهم میلادی زیر فرمان چنگیزخان درآمده؛ نک: دهخدا زیر واژه قزاق) پیوندی متصور شد، چراکه یکی با کسر قاف و دیگری با فتح آن به کار رفته است؛ وانگهی ورود قزاق‌ها به ایران و گسترش این نام در میان ایرانی‌ها به دوره‌ای نزدیک به روزگار ما برمی‌گردد.

نکته دیگر، مطلبی است که در تاریخ قم، درباره منطقه‌ای به نام «بطریده» آمده است. صاحب این کتاب، بطریده را همان قریه مشکان و نزدیک یزدل می‌داند. پس باید بطریده را نام دیگر مشکان دانست. اما به دلیل نزدیکی جغرافیایی «مشکان» (بطریده) و «خزاق»، می‌توان وجه تسمیه «بطریده» را برای خزاق هم (اگر از اصل کوژک باشد) لحاظ کرد. در تاریخ کاشان آمده است: «در پنج فرسخی کاشان، قریه موسومه به مشکان و نام دیگر آن در دفاتر قدیم بطریده است و نیز در قریه یزدل که سه فرسخی شهر است مزرعه‌ایست موسومه به بطریدآباد که متصل باراضی مزرعه درم و واقع در اول کویر و آخر طسوج و ابتدای دامنه‌ایست، و از تسمیه بآن اسم و آثار و اشتها، معلوم

می‌شود که کنار دریا بوده، چه که بطریقه عبارت است از جایی که بلند و ظاهر باشد» (کلاتر ضرابی، ۲۵۳۶: ۵؛ به نقل از تاریخ قم). نیز می‌خوانیم که «قاسان، دریا بوده و اول زمین که هنگام فروخوشیدن آب ظاهر شد، موضعی است که او را بطریقه گویند و بعد زمین درام ظاهر گشت» (همان: ۲۶) و این بطریقه بلندترین مواضع است که چون آب بطریقه کم شد و زمین آن ظاهر گشت بزبان عجم گفتند که پدید آمد؛ پس، از بهر این، بطریقه نام نهادند» (قمی، ۱۳۸۵: ۲۱۷).

به هر روی، آنچه دربارهٔ بطریقه گفته شد، به دلیل نزدیکی جغرافیایی با خزاق دربارهٔ این بخش هم می‌تواند صحت داشته باشد و به ما اجازه می‌دهد هر دو واژه را به معنای زمین بلند و برجسته و مرتفع بدانیم. این نکته در صورتی درست است که خزاق را از ریشهٔ کوزک یا کوژک بدانیم.

۲. داستان سه یار هم‌پیماله

در منابع کهن دربارهٔ مناسبت سروده‌ای، داستانی به چندین روایت آمده است. شرح این روایت‌های گوناگون پس از این می‌آید. در اینجا گزیده‌ای از این گزارش را به همراه سروده و ترجمهٔ فارسی آن می‌آوریم. این داستان دربارهٔ سه رفیق در میان سپاهیان حجاج بن یوسف است که همواره با هم هستند و باده‌نوشی می‌کنند و با دیگران نمی‌آمیزند. گویا وقتی این سپاه در راه فتح دیلمستان یا خراسان (یا یکی از سرزمین‌های شمالی ایران) به کاشان و روستای راوند و به‌طور مشخص، «خزاق» می‌رسد، دو تن از سه رفیق، از دنیا می‌روند و در خزاق به خاک سپرده می‌شوند و آن دیگری در کنار قبرشان، همواره باده‌نوشی، جرعه‌افشانی^۴ و ناله و زاری می‌کند و پیوسته بیت‌هایی را زمزمه می‌کند تا اینکه خود او نیز از دنیا می‌رود و در کنار قبر آن دو، دفن می‌شود. قبرهای این سه نفر در آنجا به گورهای هم‌پیماله‌ها (قبور الندماء) یا گورهای برادران (قبور الاخوانه) مشهور است. هر چند که شمار این ابیات در منابع گوناگون متفاوت است، ما شکل کامل‌تر آن را که در کتاب

الجلسی الصالح الکافی و الأنیس الناصح الشافی (ابن طرار، ۲۰۰۵: ۱۸۴) آمده است، می‌آوریم:

خلیلی ^۵ هَبَّأ طالماً قد رَقَدْتُما	أَجْدُكُما لا تَقْضِیانِ كِراکُما
ألم تعلم ما لی براوند کُلُّها ^۶	و لا بخزاق ^۷ مِن صَدیقٍ سِواکما
أصْبُ على قَبْرِیکما مِن مُدَامَة	فإِلاً تَدوقا، أرو ^۸ منها ثِراکما
مُقِیم ^۹ على قَبْرِیکما لستَ بارحاً	طوالَ اللَّیالی أَو یجیبُ صَداکُما
أَجْدُکما ما تَرثِیانِ لِمُوجِع	حَزینِ على قَبْرِیکما إذ بکاکما ^{۱۰}
جَرَى النُّومُ بَینَ اللَّحْمِ و العَظْمِ منکما	کأنکما کأسی عَقارِ سَقاکُما
ألم ترحمانی أُننی صِرتُ مفرداً	و أننی مشتاقٌ إلی أن أراکما

سه یار هم‌پیماله
در روستای
خزاق راوند
(گزارشی از...)

أَنادِكَمَا بِالْجَهْرِ مَنَى صَبَابَةَ
 فَإِنْ كُنْتُمْ لَا تَسْمَعَانِي فَمَا أَلْذَى
 سَأُبْكِيكُمْ حَتَّى الْمَمَاتِ^{۱۴} فَمَا أَلْذَى
 كَأَنَّكُمْ لَمْ تَسْمَعَا مِن دَعَائِكُمَا
 خَلِيلِي عَنِ السَّمْعِ الدُّعَاءِ عَدَاكُمَا^{۱۳}
 يَرُدُّ عَلَي ذِي عَوَاكِبَةٍ إِنْ بَكَاكُمَا^{۱۵}

برگردان:

ای دو یار من، از خواب برخیزید که بسیار خفته‌اید؛ سوگند به بخت و اقبالان، که شما نمی‌توانید در آسایش کامل بخوابید.

آیا نمی‌دانید که من به‌جز شما، دوست و هم‌نشینی در راوند و خزاق ندارم؟
 بر قبر شما، شرابی می‌ریزم و اگر ننوشید، خاک گورتان را بدان سیراب می‌کنم.
 همواره و روزان و شبان، در کنار قبر شما می‌مانم تا مگر پژواک صدای شما، پرسش مرا پاسخ گوید.

سوگند می‌خورم که دل‌هایتان بر دردمند اندوهمند زاری‌کننده بر قبرهایتان، نمی‌سوزد.
 خواب، میان گوشت و استخوانتان راه یافته است گویی که دو جام شراب نوشیده‌اید.
 • تنها گشته‌ام و خواهان دیدار شما هستم. بگویید: آیا بر من رحم نمی‌آورید؟
 آشکارا و عاشقانه می‌خوانمتان، اما گویا شما صدای مرا نمی‌شنوید.
 ای دو دوست، اگر صدای مرا نمی‌شنوید، به من بگویید: چه چیزی شما را از شنیدن صدای من باز می‌دارد؟
 آن‌قدر بر شما گریه‌زاری می‌کنم تا بمیرم؛ اما چه سودی از برای دلسوخته‌ای است که بر شما می‌گرید؟

۳. دوره فرمانروایی حجاج بن یوسف در ایران

برای اینکه بدانیم داستان سه یار هم‌پیماله کمابیش در چه سالی روی داده است، باید با دوره فرمانروایی حجاج بن یوسف و والیان او در خراسان آشنا شویم. گفته شده است که «مدت حکومت حجاج بن یوسف بر عراق بیست سال بود، پانزده سال به روزگار عبدالملک و پنج سال به روزگار ولید بن عبدالملک» (ابوحنیفه دینوری، ۱۳۶۶ش: ۳۷۱). در سال ۷۸ هجری، عبدالملک بن مروان، امیه بن عبدالله را از خراسان عزل می‌کند و دو ولایت سجستان و خراسان را به حجاج بن یوسف می‌سپارد (طبری، بی تا، ج ۶: ۳۱۹).

قتیبه بن مسلم، امیر خراسان از جانب حجاج بن یوسف در دوران عبدالملک بن مروان است. «وی در سال ۸۶ هجری به‌عنوان والی خراسان از سوی حجاج برگزیده می‌شود و بدانجا می‌آید»

پژوهش‌نامه کاشان
 شماره یازدهم (پایه ۱۹)
 پاییز و زمستان ۱۳۹۶



•
•
•
•
•
•
•

(همان، ج: ۶: ۴۲۴). قتیبه به سال ۸۹ به بخارا یورش می‌آورد (همان، ج: ۶: ۴۴۰) و در سال ۹۰ بخارا را به‌طور کامل می‌گشاید (همان، ج: ۶: ۴۴۲). او در سال ۹۲ خوارزم را فتح می‌کند (همان، ج: ۶: ۴۷۲). حجاج در سال ۹۵ از دنیا می‌رود (همان، ج: ۶: ۴۹۳) و قتیبه هم در سال ۹۶ کشته می‌شود (همان، ج: ۶: ۵۰۶).

با توجه به اینکه حجاج از سال ۷۸ به حکومت عراق و ایران منصوب شده و والی او قتیبه بن مسلم از سال ۸۶ به ولایت خراسان دست یافته و حجاج هم در سال ۹۵ از دنیا رفته است، می‌توان حدس زد که این داستان در میان سال‌های ۸۶ تا ۹۵ هجری روی داده است.

۴. شرح گزارش‌های این داستان در منابع تاریخی و ادبی

منابعی که این روایت - با کمی تغییر در جزئیات - در آن ثبت شده، مربوط به سده‌های سوم تا یازدهم هجری و حتی پس از آن تا نزدیک به روزگار ماست. از میان همه این منابع، کهن‌ترینشان کتاب *فتوح البلدان* بلاذری است و کامل‌ترینشان کتاب *خزانة الأدب و لب لسان العرب* عبدالقادر بغدادی و *الأغانی* ابوالفرج اصفهانی. اما به دلیل اینکه گزارش ابوالفرج کامل‌تر است، با گزارش صاحب *أغانی* آغاز می‌کنیم. این را هم بدانیم که منابعی دیگر - حتی پس از سده سیزدهم - نیز این داستان را مطرح کرده‌اند ولی به علت ارزش کمتر این منابع و ترس از به درازا کشیدن سخن، به آن‌ها نمی‌پردازیم.^{۱۶}

۴. ۱. روایت ابوالفرج اصفهانی

ابوالفرج در کتاب *الأغانی* چهار گزارش درباره سراینده این ابیات می‌آورد. وی ابتدا به نقل از محمد بن عباس یزیدی، این شعر را به قس بن ساعده ایادی^{۱۷} نسبت می‌دهد سپس به نقل یعقوب بن سکیت آن را از عیسی بن قدامة اسدی می‌داند و در پایان به نقل از عتبی می‌گوید این ابیات، سروده مردی از قبیله بنی عامر بن صعصعه به نام حسن بن حارث (یا حزین بن حارث) است (۱۹۹۲م، ج: ۱۵: ۲۳۵ و ۲۴۰).

شرح گزارش اول: در این گزارش می‌خوانیم که شخصی می‌گوید: زمانی در کنار دو قبری که میان آن‌ها مسجدی^{۱۸} وجود داشت نزد قس بن ساعده ایادی بودم و به او گفتم: این دو قبر از آن کیست؟ و او پاسخ داد: قبرهای دو تن از برادران من است که از دنیا رفته‌اند و من میان آن دو قبر، مسجدی ساخته و خدا را پرستش می‌کنم تا زمانی که به آن‌ها ملحق شوم. سپس ابیات زیر را سرود (پنج بیت):

خلیلی هبّا طالما قد رقدتّما أجدکّما لا تقضیان کراکما

سه یار هم‌پاله
در روستای
خزاق راوند
(گزارشی از...)



ألم تعلماً أُنَى بِسْمَعَانَ^{۱۹} مَفْرَدٌ و ما لی فیہ من حَبِیبِ سِوَاکَمَا...

(ج ۱۵: ۲۳۸)

شرح گزارش دوم: بر اساس این گزارش، عیسی بن قدامة اسدی به کاشان آمده و در آنجا دو ندیم و رفیق او از دنیا می‌روند. عیسی همواره در کنار این دو قبر که در راوند در محله‌ای که به آن خُزَاق گفته می‌شود، می‌نشیند، شراب می‌نوشد و جرعه‌ای بر دو قبر می‌ریزد تا حاجتش برآورده شود، همچنان می‌نوشد و می‌سراید: ...؛ بیت دوم چنین است:

ألم تعلماً ما لی براوند هذہ و لا بِخُزَاقٍ^{۲۰} من ندیمِ سِوَاکَمَا

(ج ۱۵: ۲۳۹)

شرح گزارش سوم: عتبی گوید: حزین بن حارث دو رفیق، یکی از بنی اسد و دیگری از بنی حنیفه داشت و چون یکی از آن دو از دنیا رفت، همواره در کنار قبرش شراب می‌نوشید و جرعه‌ای بر قبرش می‌ریخت و می‌گفت:

لا تُصَرِّدْ هَامَةَ مِنْ كَأْسِهَا واسقہ الخمرَ و إن كان قُبْرَ
كان خُرّاً فهوی فیمن هوی كلُّ عودِ ذی شعوبٍ ینکسِرُ^{۲۱}

و چون رفیق دیگر از دنیا رفت، در کنار هر دو قبر می‌نشست و می‌سرود: «خلیلی هُبَا طالما قد رقدتُما...» (تا پایان ابیات) (ج ۱۵: ۲۴۰).

شرح گزارش چهارم: صاحب الأغانی این گزارش را به نقل از عبدالله بن صالح بن مسلم عجلی می‌آورد، ولی در آن نامی از سراینده ابیات نمی‌آورد. می‌گوید: به من خبر رسیده است که سه نفر از مردان کوفه که در میان سپاهیان حجاج بن یوسف به دیلمستان بودند، همواره باهم شراب می‌نوشیدند و با دیگران نمی‌آمیختند و به همین شیوه، زندگی می‌گذراندند تا اینکه یکی از آن‌ها از دنیا می‌رود و دو نفر دیگر، او را دفن و در کنار قبرش، باده‌نوشی و جرعه‌افشانی و زاری می‌کنند. و چون دومی می‌میرد، رفیق سوم او را در کنار اولی به خاک می‌سپارد و در کنار قبر آن دو، همواره گریه و باده‌نوشی و جرعه‌افشانی می‌کند و می‌گوید: ندیمی هُبَا طالما قد رقدتُما. به گفته ابوالفرج، عبدالله بن صالح در بیت دوم به جای «براوند هذہ» گفته است: «بقزوین». و ابن عمار هم گفته است که قبرهای این دو به «قبور الندماء» معروف است (ج ۱۵: ۲۴۰).

۲.۴. روایت بلاذری

بلاذری در بخش مربوط به فتح قزوین و زنجان، به نقل از عبدالله بن صالح عجلی، داستان همنشینی سه نفر از اهل کوفه را که در میان سپاهیان حجاج به سوی دیلمستان بودند می‌آورد،

پژوهش‌نامه کاشان
شماره یازدهم (پیاپی ۱۹)
بایز و زمستان ۱۳۹۶



اما در بیت دوم به جای «راوند»، واژه «قزوین» را می‌نهد:

ألم تعلمنا أنى بقزوین مفرد و ما لی فیها من خلیل سواکما

بلاذری در سطرهای پیش از این گزارش، مطلبی را می‌آورد که گویا جای درستش، پس از این گزارش است؛ می‌گوید: مردی از قزوین به من گفته است که قبرهای این هم‌پیماله‌ها در راوند از نواحی اصفهان است و شاعر گفته است: «ألم تعلمنا أنى براوند مفردا» (۱۴۰۴ق: ۳۲۰ و ۳۲۱). و به گمان ما، روایتی که قبرهای همنشین‌ها را در راوند می‌داند درست‌تر است؛ یکی به دلیل اینکه بیشتر گزارش‌های منابع مهم بر این نکته تأکید دارند و دیگر آنکه هیچ منافاتی ندارد که سراینده ابیات، ظاهراً پس از ترک کاشان و رسیدن به قزوین، از تنهایی خود در این شهر گلایه کرده باشد و دوستانش پیش از این، در راوند از دنیا رفته باشند.

۳.۴. روایت ابن طرار (ابوالفرج معافی)

وی در کتاب *الجلس الصالح الکافی و الأنیس الناصح الشافی* مطلبی با عنوان «خبر الأصدقاء الثلاثة» می‌آورد و به داستان یادشده اشاره می‌کند. امتیاز روایت ابن طرار این است که وی از سه شخصیت داستان نام می‌برد و ماجرا را به شکلی کامل‌تر بیان و ابیات را شرح لغوی می‌کند و در پایان می‌گوید: البته همه ابیات و این گزارش، به قس بن ساعده هم نسبت داده می‌شود (ابن طرار، ۲۰۰۵م: ۱۸۲-۱۸۵). شمار ابیات بر اساس این گزارش، ده بیت است (همان: ۱۸۴).

شرح گزارش ابن طرار: از محمد بن قاسم انباری نقل شده که عبدالملک بن مروان به حجاج نوشت: چهار هزار نفر را با عبدالله بن کعب به خراسان بفرست و او چنین کرد؛ در لشکرگاه آن‌ها سه دوست همیشه‌همراه در شراب‌نوشی و شادخواری حضور داشتند که به آن‌ها اوس بن حارثه و انیس بن خالد و بشر (یا نصر؛ همان: ۱۸۳) بن غالب گفته می‌شد... تا اینکه در سیستان وارد روستای «راوند» و «خزازی» شدند. در آنجا اوس از دنیا رفت و انیس ابیاتی در رثای او گفت از جمله:

تخطی إلى الموت من بین من أرى فأتلف ندمانی لقد جار و اعتدی...
فلیس لنا إذا مات أوس منادم سوی قبره حتی یحل بنا الردی^{۲۲}
نیز درباره او گفت:

وردنا خزازی إذ وردنا ثلاثة و سبس انیس هم از دنیا رفت و نصر در رثای او سرود:

أنیس فدتک النفس خُلفت حسرة علی فعینی الدهر ما عشت تدمع^{۲۴}
از آن پس بر قبر هر دو یار خود می‌نشست و روی هر قبر جرعه افشانی می‌کرد و می‌گفت:

سه یار هم‌پیماله
در روستای
خزاق راوند
(گزارشی از...)



خِلیلی هُبَّما ما قد رقدتُما أجدکما لا تقضیان کراکما
ألم تعلمما ما إنْ راوند کَلْها و لا بخزازی لی صدیقٌ سواکما...

و همچنان می‌نوشتید و این ابیات را می‌خواند تا اینکه از دنیا رفت و در کنار هر دو یار دیرین خود دفن شد. قبرهای این سه در آن منطقه به قبرهای برادران (قبور الاخوة) شهره است (همان: ۱۸۳).

به احتمال زیاد «خزازی» تحریفی از «خزاق» است و تا آنجایی که ما بررسی کرده‌ایم، منطقه‌ای به نام راوند در سیستان وجود نداشته است.^{۲۵} پس این روایت، ضعیف به نظر می‌رسد.

۴.۴. روایت ابو عبید البکری

وی در کتاب معجم ما استعجم من أسماء البلاد و المواضع، زیر اسم خزاق می‌نویسد: خُزاق (به ضم اول و قاف) جایی است در سواد اصفهان؛ اسدی سروده است:

ألم تعلمما ما لی براوند کَلْها و لا بخزاق من صدیق سواکما
و این آقای اسدی، به همراه یکی از برادرانش [دوستانش] به اصفهان آمده و در زمانی با دهقانی، ندیم و همنشین گشته بود. سپس یکی از این دو اسدی از دنیا رفته و برادر او با دهقان، بر سر قبرش باده‌نوشی می‌کردند و چون دهقان نیز از دنیا رفته، اسدی بر سر قبر دو رفیق می‌نشست و ابیات یادشده را با نوحه و زاری می‌خواند (ابو عبید البکری، ۴۰۳ق، ج ۲: ۴۹۷).

۵.۴. روایت رقیق قیروانی

وی در کتاب قطب السرور فی أوصاف الأنباة و النخمر به نقل از هیثم بن عدی، داستان اعزام نیروهای حجاج بن یوسف به خراسان را بیان می‌کند و شبیه آنچه را پیش‌تر گفتیم می‌آورد، با این تفاوت که سه جوان را اوس بن خلد، نصر بن غالب و انیس بن بدر می‌نامد و می‌گوید: وقتی این‌ها به شهر مرو رسیدند این ماجرا اتفاق افتاده است. وی سپس ابیات یادشده را به نصر بن غالب نسبت می‌دهد. ضمن اینکه بیت دوم را که در آن نام راوند یا قزوین یا سمعان ذکر شده، اصلاً در شمار ابیات گزارش خود نمی‌آورد (نک: الرقیق القیروانی، ۲۰۱۰م: باب أخبار الشعراء و المجان).

قیروانی در جایی دیگر از کتابش این داستان را به شکلی کوتاه‌تر می‌آورد اما این بار می‌گوید:

سه نفر که در میان گروهی بودند، به سیستان رفتند و... بیت دوم را هم به شکل زیر می‌آورد:

ألم تعلمما أن لیس لی من مُحدَثٍ و لا بسجستان ندیمٌ سواکما

(همان‌جا)

۶.۴. روایت ابوتمام طائی

ابوتمام در دیوان الحماسة خود، ابیات یادشده را می‌آورد و در بیت دوم واژه «راوند» و «خزاق»

را ذکر می‌کند و سپس به داستان دو مردی می‌پردازد که از قبیله بنی اسد به اصفهان می‌روند. ضمن اینکه مشخص می‌کند که این دو مرد در اصفهان وارد منطقه‌ای به نام راوند شده‌اند. ادامه داستان با روایت جناب بکری همانند است (شیبانی، بی تا: ۳۶۲). جناب شیبانی تبریزی، شارح کتاب *الحماسة*، ابیات را شرح می‌دهد و در تفسیر «خزاق» می‌گوید که خزاق، محله‌ای در راوند است. شیبانی ضمناً روایات پیش‌تر یادآمده را درباره این ابیات به قس بن ساعده هم منسوب است، آورده و اشاره کرده است که شمار همه این ابیات، نه بیت است و ابوتمام فقط شش بیت آن را آورده است (همان‌جا).

۷.۴. روایت ابوالحسن بصری

بصری در کتاب *الحماسة البصریه*، ابتدا سراینده اشعار را قس بن ساعده یاد می‌داند و بیت دوم را به شکل زیر روایت می‌کند:

ألم تعلمنا أُنّی بسمعان مفرّدٌ و ما فیہ من ندیم سواکما

یعنی به جای راوند، شهر سمعان را می‌آورد (ابوالحسن بصری، بی تا، ج ۱: ۲۱۴).

بصری گزارشی دیگر را نیز مبنی بر اینکه دو مرد از بنی اسد در سپاه حجاج بوده و در راوند با دهقانی هم‌نشین می‌شوند می‌آورد. وی در این گزارش در بیت دوم از راوند و خزاق نام می‌برد (همان، ج ۱: ۲۱۵). شمار ابیات گزارش بصری، نه بیت است (همان، ج ۱: ۲۱۵ و ۲۱۶).

۸.۴. روایت ابن خلکان

وی در کتاب *وفیات الأعیان*، به نقل دقیق گزارش ابوتمام در دیوان *الحماسة* می‌پردازد و در بیت دوم، نام راوند و خزاق را می‌آورد (۱۹۰۰م، ج ۱: ۹۵).

۹.۴. روایت ابو عبدالله حمیری

ابو عبدالله حمیری در کتاب *الروض المعطار فی خبر الأقطار*، گزارشی خیلی کوتاه اما کمی متفاوت از آنچه پیش‌تر گفتیم می‌آورد. وی به نقل از اصمعی می‌نویسد: گروهی از مردم «جوآئی» در منطقه بحرین، همواره در دانش‌ورزی و ادب‌آموزی در کنار هم بودند و ناگاه مردی از آنها به اطراف عراق می‌رود و مدتی در آنجا می‌ماند و چون برمی‌گردد و می‌بیند که دو نفر از دوستانش از دنیا رفته‌اند، در کنار قبر آنها چادری برپا می‌کند و در آنجا سکونت می‌کند. یک سال به همین شکل می‌گذرد تا اینکه وی چادرش را می‌شکند و ابیات یادشده را می‌سراید... (۱۹۸۰م: ۱۸۱).

حمیری در اینجا شش بیت می‌آورد ولی بیت دوم را که در گزارش‌های پیشین آمده است،

به بیت پنجم منتقل می‌کند و به جای خزاق، واژه «جوآئی» را می‌آورد (همان: ۱۸۱ و ۱۸۲):

سه یار هم‌نیاله
در روستای
خزاق راوند
(گزارشی از...)



•
•
•
•
•
•
•

ألم تعلم ما لي براوند كلها و لا بجواثي من حبيب سواكما
 گویا وی در این بیت، واژه «جواثی» را آورده تا با داستانی که روایت کرده است، همسانی داشته باشد؛ همان‌گونه که احتمال دارد، واژه «جواثی» تحریف‌شده «خزاق» و نتیجه اشتباه کاتب متن باشد. شکل کمابیش یکسان دو واژه ما را به این تحریف، رهنمون می‌کند. ضمن اینکه جناب حمیری کتابش را در سده نهم هجری بر پایه گفته‌ها و نوشته‌های مورخان پیش از خود گردآوری کرده که نسبت به آن منابع، متأخرتر و ارزش کمتری دارد. اما اینکه این داستان متفاوت را از کجا نقل کرده است، بر ما روشن نیست زیرا در هیچ‌یک از منابع پیش و پس از او، چنین گزارشی دیده نمی‌شود.

۱۰۴. روایت عبدالقادر بغدادی

گویا از میان گذشتگان، جناب بغدادی آخرین شخصی است که ماجرای کامل ابیات یادشده را آورده است. وی با توجه به اینکه در سده یازدهم هجری می‌زیسته، کمابیش همه روایت‌های گذشتگان را نقل کرده است. او در آغاز، داستانی مانند گزارش نخست صاحب الأغانی می‌آورد و ابیات را از آن قس بن ساعده می‌داند (البغدادی، ۱۹۹۷م، ج ۲: ۸۲). سپس گزارش ابوتمام را می‌آورد و از راوند و خزاق نام می‌برد و در پایان، گزارش چهارم ابوالفرج اصفهانی را نقل می‌کند (همان، ج ۲: ۸۸-۸۵). ضمن اینکه بغدادی پس از نقل گزارش اول، به گستردگی به شرح و تفسیر واژه‌های دشوار ابیات می‌پردازد (همان، ج ۲: ۸۵-۸۰).

نتیجه‌گیری

از میان منابع یادشده، کهن‌ترین منبع یعنی فتوح البلدان بلاذری تأکید می‌کند که قبرهای سه رفیق در داستان پیشین، در راوند روی داده است، هرچند او در یکی از دو گزارش خود، نام راوند را نمی‌آورد. از میان گزارش‌های چهارگانه ابوالفرج نیز که از لحاظ تاریخی پس از فتوح البلدان بلاذری است، تنها یک گزارش، ابیات یادشده را به قس بن ساعده منسوب می‌کند و از راوند و خزاق، نامی نمی‌برد. ابن طرار (سده چهارم) و بکری (سده پنجم) نیز در گزارش‌های خود از راوند (راوند اصفهان) نام می‌برند. در یک جا نیز راوند، بخشی از سیستان معرفی شده است که با بررسی‌های ما روشن شد که در منابع کهن، منطقه‌ای به نام راوند در سیستان وجود نداشته است. در دو جا هم که به جای خزاق، واژه‌های «جواثی» و «خزازی» آمده است، روشن است که این دو واژه، تحریف‌شده خزاق است. با توجه به آنچه گذشت، بهتر است کمابیش با اطمینان بگوییم که این ماجرا در خزاقِ راوند اصفهان و شهر کاشان کنونی روی داده است. به دلیل اینکه

از میان منابع پسااسلامی در دسترس ما، نام «خزاق» برای نخستین بار در داستان سه یار هم‌پیماله آمده است، این داستان می‌تواند برای منطقه کاشان، ارزش تاریخی زیادی داشته باشد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. خزاق، از روستاهای همجوار بخش‌های گرمسیری منطقه کاشان است و با قمصر سردسیر، فاصله زیادی دارد. اما چگونه دهخدا آنجا را از حومه قمصر دانسته است، بر ما روشن نیست.
۲. البته با این گمان، خزاق می‌تواند با ترکیب عربی «أرض خزق» به معنای زمینی که آب در خود نگه نمی‌دارد، پیوند داشته باشد.
۳. در اینجا بر خود بایسته می‌دانم از دوست عزیز آقای جواد مؤمنی خزاقی که این نکته را به بنده یادآور شدند، سپاسگزاری کنم.
۴. جرعه افشانی شراب بر خاک به هدف برآوردن نیاز یا سپاسگزاری از آفریدگار و... رسمی رایج میان مردمان یونان، ایران، مصر باستان و دیگر گروه‌های انسانی گذشته بوده است. برای آگاهی بیشتر از این آیین و هدف آن، به مقاله غلامحسین صدیقی و محمد معین در مجله یادگار (۱۳۲۴، شماره ۸: ۴۷-۵۹) نگاه کنید. همچنین می‌توانید به شرح این بیت حافظ: «اگر شراب خوری جرعه‌ای فشان بر خاک / از آن گناه که نفعی رسد به غیر، چه باک» در حافظ‌نامه خرمشاهی (۱۳۷۱ ش، ج ۲: ۸۹۶) نگاه کنید.
۵. در معجم البلدان حموی: ندیمی.
۶. در اصل: ما.
۷. از آنجا که ضبط ابن طرار از این بیت، نابسامان است، ضبط درست‌تر این بکری را آوردیم.
۸. در اصل: خزازی. گویا این واژه، تحریف‌شده «خزاق» است.
۹. در الروض المعطار: حبیب.
۱۰. در معجم البلدان حموی: ترو.
۱۱. در الروض المعطار: اُقیم.
۱۲. در الروض المعطار این بیت بدین شکل آمده است:
أجدکما ما ترحمان مُتیمَا
مُقیمَا علی قبریکما لا یراکما
۱۳. در معجم البلدان حموی: نهاکما.
۱۴. در خزانه الأدب: أبکیکما طول الحیاه.
۱۵. در خزانه الأدب سه بیت دیگرگونه نیز آمده است که کم و زیاد، درون‌مایه‌ای مانند ابیات بالا دارد و ضبط آن چنین است:

کأنکما و الموتُ أقربُ غائب	بروحی فی قبریکما قد أتاکما
أ من طول نومٍ لا تُجیبان داعیاً	کأن الذی یسقی العقار سقاکما
فلو جعلت نفسٌ لنفسٍ وقایة	لجدتُ بنفسی أن تکون فداکما

۱۶. مثلاً در الکنی و الألقاب، محل این رویداد در راوند و خزاق معرفی شده است (قمی، ۱۴۲۹ق، ج ۱: ۳۴۰).
- یاقوت حموی در معجم البلدان، این شعر را به چند نفر نسبت می‌دهد و به هر روی، در بیت دوم نام راوند و

سه یار هم‌پیماله
در روستای
خزاق راوند
(گزارشی از...)



خزاق را می‌آورد (همان، ج ۳: ۱۹ و ۲۰). شیخ مفید، داستان قس بن ساعده و نسبت ایبات به وی را می‌آورد (المفید، بی تا: ۳۴۳ و ۳۴۴) که ما پس از این، بدان می‌پردازیم.

۱۷. قس بن ساعده بن عمرو بن عدی بن مالک، از قبیلهٔ ایاد و از حکیمان و خطیبان بزرگ عرب در دورهٔ جاهلی و البته اسقف نجران بوده است. وی زندگی درازی داشته و دورهٔ پیامبر را هم دیده است؛ کمابیش به سال ۲۳ق (۶۰۰م) از دنیا رفته است (نک: الزرکلی، ۱۹۹۲م، ج ۵، ۱۹۶؛ الجاحظ، بی تا، ج ۱: ۴۳).

۱۸. با توجه به آن روزگار بهتر است آنجا را مزگت یا پرستشکده بدانیم.

۱۹. سیمان، منطقه‌ای پیرامون دمشق (یاقوت حموی، بی تا، ج ۲: ۵۱۷) یا نزدیک حلب یا حمص (الزبیدی، ۱۹۷۲ق: زیر ریشهٔ دبر).

۲۰. خازق: سرنیزه؛ خُزاق: نام مکانی در سرزمین عرب است و شاعر گفته است: برمل خزاق أسلمه الصریم (یاقوت حموی، بی تا، ج ۲: ۳۶۷). دربارهٔ عربی یا فارسی بودن واژهٔ خزاق، پیش از این سخن گفتیم.

۲۱. برگردان: به هامة (جغدی که به باور عرب جاهلی از سر مقتول برخاسته و همواره فریاد «مرا بنوشانید» سر می‌دهد تا انتقام مقتول گرفته شود) شرابی اندک منوشانید. به یار من اگرچه در خاک دفن شده، شراب بنوشانید. او آزاد بود و در بند چیزی افتاد که عاشقش بود. روشن است که هر چوب دارای شکاف، روزی می‌شکند. یادآوری می‌شود که عرب‌ها انتقام‌خواهی از پرندهٔ «هامة» یا «صدی» را فقط زمانی مطرح می‌کردند که قتلی در کار باشد. ولی بنا بر گزارش ابوالفرج، آن رفیق به مرگ طبیعی مرده است.

۲۲. برگردان: مرگ بر من ستم و تجاوز نموده و همشینانم را از من گرفته است. از روزی که اوس از دنیا رفته، همشینی جز قبر او ندارم. و این است حال من تا زمانی که مرگ، ما را نیز به کام خود بکشد.

۲۳. برگردان: وقتی سه نفر بودیم، وارد خزازی شدیم، گویا که هر سه، یک تن بودیم.

۲۴. برگردان: ای انیس، جانم به قربانت. رفتی و حسرتی برای ما برجای گذاشتی. بدان که چشم من در همهٔ روزگار، خیس است.

۲۵. راوند، از روستاهای کاشان از نواحی اصفهان است؛ همچنین راوند منطقه‌ای در نیشابور است (قمی، ۱۴۲۹ق، ج ۱: ۳۳۹). راوند از نواحی اصفهان، و نیز شهری کهن در موصل است (السمعانی، ۱۹۹۸م، ج ۳: ۳۱). راوند شهری کوچک کنار کاشان و اصفهان می‌باشد. اصل آن راهاوند است به معنای خوبی دوچندان. نیز شهری کهن در موصل (الحموی، بی تا، ج ۳: ۱۹). می‌بینیم که در هیچ‌یک از این روایت‌ها به وجود راوند در سیستان اشاره‌ای نشده است.

منابع

۱. ابن خلکان، ابوالعباس، ۱۹۰۰م، *وفیات الأعیان و أنباء أبناء الزمان*، تحقیق إحسان عباس، بیروت: دار صادر.
۲. ابن طرار (ابوالفرج المعافی بن زکریا بن یحیی الجریری النهروانی)، ۲۰۰۵م، *الجلس الصالح الکافی و الأنیس الناصح الشافی*، تحقیق عبدالکریم سامی الجندی، ج ۱، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۹۹۰م، *لسان العرب*، ج ۱، بیروت: دار صادر.
۴. ابوالحسن البصری، علی بن ابی‌الفرج بن الحسن، بی تا، *الحماسة البصریه*، تحقیق مختارالدین احمد، بیروت: عالم الکتب.

پژوهش‌نامه کاشان
شمارهٔ یازدهم (پیاپی ۱۹)
بایز و زمستان ۱۳۹۶



۵. ابوحنیفه دینوری، احمد بن داود، ۱۳۶۶ش، *أخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی، ج ۲، تهران: نشر نی.
۶. ابو عبدالله الحمیری، محمد بن عبدالله بن عبدالمنعم، ۱۹۸۰م، *الروض المعطار فی خبر الأقطار*، تحقیق إحسان عباس، ج ۲، بیروت: مؤسسه ناصر للثقافه.
۷. ابو عبید البکری الأندلسی، عبدالله بن عبدالعزیز بن محمد، ۱۴۰۳ق، *معجم ما استعجم من أسماء البلاد و المواضع*، ج ۳، بیروت: عالم الکتب.
۸. ابوالفرج الاصفهانی، ۱۹۹۲م، *الأغانی*، شرح و تحقیق یوسف الطویل، ج ۲، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۹. البغدادی، عبدالقادر بن عمر، ۱۹۹۷م، *خزانة الأدب و لب لباب لسان العرب*، تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون، ج ۴، قاهره: مکتبه الخانجی.
۱۰. البلاذری، ابوالحسن، ۱۴۰۴ق، *فتوح البلدان*، تحقیق رضوان محمد رضوان، ج ۱، قم: منشورات الأرومیة.
۱۱. الجاحظ، أبو عثمان عمرو بن بحر، بی تا، *البيان و التبيين*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، بیروت: دار الفکر.
۱۲. الحموی، شهاب الدین یاقوت بن عبدالله، بی تا، *معجم البلدان*، بیروت: دار صادر.
۱۳. خرمشاهی، بهاء الدین، ۱۳۷۱ش، *حافظ نامه*، ج ۴، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش.
۱۴. دهخدا، علی اکبر، ۱۳۴۶ش، *لغت نامه*، زیر نظر محمد معین، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۵. الزبیدی، السید محمد مرتضی الحسینی، ۱۹۷۲ق، *تاج العروس من جواهر القاموس*، تحقیق عبدالکریم العزبوی، بی جا: دار الهدایه.
۱۶. الزرکلی، خیرالدین، ۱۹۹۲م، *الأعلام*، ج ۱۰، بیروت: دار العلم للملایین.
۱۷. السمعانی، أبوسعید عبدالکریم، *الأنساب*، ۱۹۹۸م، تحقیق و تعلیق عبدالکریم عمر البارودی، ج ۱، بیروت: دار الفکر.
۱۸. الشیبانی التبریزی، یحیی بن علی بن محمد، بی تا، *شرح دیوان الحماسة*، بیروت: دار القلم.
۱۹. صدیقی، غلامحسین و محمد معین، ۱۳۲۴ش، «جرعه فشانی بر خاک»، *مجله یادگار* (۸): ۴۷-۵۹.
۲۰. الطبری، ابوجعفر محمد بن جریر، بی تا، *تاریخ الطبری تاریخ الأمم و الملوک*، تحقیق محمد أبو الفضل إبراهیم، بیروت: بی نا.
۲۱. قمی، حسن بن محمد بن حسن بن سائب بن مالک اشعری، ۱۳۸۵ش، *تاریخ قم*، ترجمه تاج الدین حسن بن بهاء الدین علی بن حسن بن عبدالملک قمی، تحقیق محمدرضا انصاری قمی، ج ۱، قم: نشر کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۲۲. قمی، شیخ عباس، *الکنی و الألقاب*، ۱۴۲۹ق، ج ۲، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۲۳. الرقیق القیروانی، أبواسحاق إبراهیم بن قاسم، *قطب السرور فی أوصاف الأنبأة و الخمور*، تحقیق ساره البربوشی بن یحیی، ج ۱، بیروت: منشورات الجمل، ۲۰۱۰م.
۲۴. کلانتر ضرابی (سهیل کاشانی)، عبدالرحیم، ۲۵۳۶ شاهنشاهی، *تاریخ کاشان به انضمام یادداشت های از اللهیار صالح*، به کوشش ایرج افشار، ج ۳، تهران: انتشارات فرهنگ ایران زمین.
۲۵. معلوف، لوئیس، *المنجد فی اللغة*، ۱۳۸۰ش، ترجمه محمد بندریگی، ج ۳، تهران: انتشارات ایران.
۲۶. المفید، الشیخ أبو عبدالله، بی تا، *الأمالی*، بی جا: دار التیارات الجدید و دار المرتضی.

Three drinking companions in Khozzaq village of Ravand; an account of some Muslim warriors in Kashan

Hosein Imanian

*Assistant professor of University of Kashan
imanian@mail.kashanu.ac.ir*

Abstract

In some Arabic historical sources and literary collections, a story has been related about fellowship of Hajjaj ibn Yusuf's three soldiers who participated in conquest of some northern lands of Iran. Their close friendship and carousing have been mentioned in sources. When their army arrived at Khozzaq village of Kashan, two of these comrades died and the third, pouring draughts on their dust, lamented and mourned excessively at their graves inasmuch as he himself also died and buried alongside of them. The importance of the story lies in mentioning Kashan of end of the first century. Although not all the sources declared Kashan and Khozzaq village of Ravand region as the location of this story and for example, some recorded "Khazazi" or "Jawatha" instead of Khozzaq and stated "Qazvin", "Sistan", or "Sam'an" instead of Ravand, it may —based on the reasons argued in this article— almost doubtlessly be said that Khozzaq of Kashan has been the place of the story. Nowadays, Khozzaq is not a division of Ravand anymore and is a separate district, but since it is recorded as a part of Ravand in sources, we also mentioned it as such.

Keywords: Kashan, Khozzaq, Ravand, Qazvin, Hajjaj ibn Yusuf.



Studies on Kashan

- **Organization and preservation of landscape zone of ancient Tepe Sialk**
Mohsen Javeri, Majid MontazerZohuri, Javad HoseinZadeh
- **Aran va Bidgol in historical sources/** Muhammad Mashhadi Noushabadi
- **Three drinking companions in Khozzaq village of Ravand; an account of some Muslim warriors in Kashan/** Hosein Imanian
- **Kashanological aspects in historiographies of Qom, Isfahan, and Kashan**
MohammadReza MahdiZade
- **Social profile of Iranian Jews in Safavid era/** Hosein Heydari, Ali Fallahian Vadeqani
- **Influence of Kashan's painters on Safavid textiles/** Maliheh Qorbani , Hasan Azizi
- **Study of four dialects of Kashan (AbuZaydAbadi, Barzoki, Totmachi, Qohrudi)**
Seyed Tayyeb Razzaqi
- **Traditional irrigation system of Sulaymaniyah spring in Fin of Kashan/** Abbas Torabzade